فصلنامهٔ گویش‌پژوهی
نشریهٔ علمی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری
شاپا چاپی: ۵۲۲۵-۲۶۷۶
دورهٔ ۱، شمارهٔ ۳، پائیز ۱۴۰۴

الگوهای ذهنی روراستی و پنهان‌کاری در زبان فارسی: تحلیل گفتمان اجتماعی‌فرهنگی

Mental schemas of sincerity and secrecy in Persian: Socio-cultural Discourse Analysis

رضا خیرآبادی[۱] ✉، معصومه خیرآبادی[۲]

[۱] دانشیار گروه زبان‌های خارجی دفتر تألیف، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، تهران، ایران. نویسنده مسئول: rezakheirabadi@oerp.ir

[۲] دانش‌آموختهٔ دکتری زبان‌شناسی و کارشناس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، تهران، ایران. masumekheirabadi@modares.ac.ir

Reza Kheirabadi[1] ✉, Masoumeh Kheirabadi [2]

[1] Associate Professor of Foreign Languages of Compilation Office, Institute for Research and Planning in Higher Education, Tehran, Iran. Corresponding author: rezakheirabadi@oerp.ir

[2] PhD in Linguistics and Expert in Institute for Research and Planning in Higher Education, Tehran, Iran. masumekheirabadi@modares.ac.ir

اطلاعات مقاله

تاریخ‌ها

دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۵

پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۲۵

واژگان کلیدی

تحلیل گفتمان

الگوی ذهنی

زبان فارسی

روراستی

پنهان‌کاری

چکیده

روراستی یا صداقت حالتی است که در آن، عبارت‌های بیان شده به وسیله گوینده بازنمایی واقعی احساسات و عواطف وی ارزیابی می‌شوند. در مقابل، عدم‌صداقت که پنهان‌کاری را نیز شامل می‌شود، وضعیتی است که بین آنچه گوینده بیان داشته با احساسات واقعی وی اختلاف وجود دارد. می‌توان روراستی را به عنوان مفهومی فرهنگی و شناختی در نظر گرفت که نقش قابل‌توجهی در ارتباطات اجتماعی ایفا و در زبان نمود پیدا می‌کند. مسئله پژوهش حاضر، یافتن رابطه بین روراستی با پذیرش اجتماعی در زبان فارسی است. بنابراین، به هدف مشخص شدن تفسیر مخاطبان فارسی‌زبان هنگام مواجهه با روراستی کلامی، پنج داستان کوتاه از جلال‌آل‌احمد در چارچوب نظریه الگوهای ذهنی ون‌دایك (۲۰۱۰) تحلیل شده است. ون‌دایك الگوی ذهنی را نمایشی ذهنی از واقعه یا موقعیتی فرض می‌کند که در بخشی از حافظه بلندمدت افراد جامعه به نام حافظه معنایی ذخیره شده است. این پژوهش با به کارگیری نظریه فوق در تحلیل متون داستانی، الگوهای ذهنی مرتبط با مفهوم روراستی را به عنوان یکی از مؤلفه‌های گفتمانی، در این نوع از گفتمان بررسی کرده است. روش تحقیق، توصیفی تحلیلی بوده و علت انتخاب داستان‌های جلال‌آل‌احمد به‌عنوان داده‌های تحقیق، بازتاب داشتن روابط اجتماعی افراد سطوح مختلف جامعه در این متون است. بر طبق یافته‌ها، در زبان فارسی پنهان‌کاری به‌عنوان یك الگوی رفتاری پذیرفته شده برای روابط اجتماعی کاربرد دارد. در مواردی، روراستی به عنوان مانعی برای پذیرفته شدن در جمع و نوعی بی‌احترامی تلقی می‌شود؛ ازاین رو، افراد از راهبرد عدم‌صداقت یا پنهان‌کاری برای حفظ روابط اجتماعی خود بهره می‌گیرند.

History
Received: June 05, 2025
Accepted: Aug. 16, 2025

Keywords
Discourse Analysis
Mental models
Persian
Sincerity
Secrecy

Abstract: Sincerity or straightforwardness refers to a condition in which a speaker's utterances are perceived as genuine expressions of their feelings and emotions. By contrast, secrecy, which also encompasses concealment, involves a discrepancy between what a speaker says and what they actually feel. Sincerity can be regarded as a cultural and cognitive concept that plays a significant role in social interaction and is manifested in language. The present study investigates the relationship between sincerity and social acceptance in Persian. To determine how Persian speakers interpret verbal sincerity, five short stories by Jalal Al-e Ahmad are analyzed within the framework of Van Dijk's (2010) theory of mental models. Van Dijk defines a mental model as a mental representation of an event or situation that is stored in episodic memory, a component of long-term memory. Applying this theoretical framework to literary texts, the study examines mental models associated with sincerity as a discursive component of these narratives. The study adopts a descriptive-analytical approach. The short stories by Jalal Al-e Ahmad were selected because they portray social relationships among individuals belonging to different social strata. The findings indicate that concealment functions as an accepted behavioral pattern in Persian social interactions, as oppose to sincerity, which is interpreted as a rude or impeding behavior in social interactions. Consequently, individuals resort to secrecy or dishonesty as strategies for maintaining their social relationships.

استناد: خیرآبادی، رضا، خیرآبادی، معصومه (۱۴۰۴). الگوهای ذهنی روراستی و پنهان‌کاری در زبان فارسی: تحلیل گفتمان اجتماعی‌فرهنگی. *گویش‌پژوهی*، ۱ (۳)، ۳۱-۴۵.

https://doi.org/

© ۱۴۰۴ (۲۰۲۵) نویسندگان مقاله، فصلنامهٔ گویش‌پژوهی، مجلهٔ علمی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.

۱. مقدمه

روراستی در تداول عامه به معنای «بدون پیچاندن، مقصود خود را بیان کردن» یا همان «رک و راست صحبت کردن» است. به عبارت دیگر، هنگامی که سخنی آشکار، صریح و عاری از ابهام و کنایه باشد، از آن به روراستی تعبیر می‌شود (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۰۸۷۶). واژهٔ دیگری که با این مفهوم ارتباط نزدیکی دارد، صداقت است که در زبان فارسی به معنای «دوستی کردن از روی راستی و درستی» به کار رفته است (عمید، ۱۳۶۵: ۱۶۱۵؛ معین، ۱۳۷۹: ۲۱۳۷؛ دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۳۱۲۱).

بیمن[1] (۲۰۰۱: ۵۰) صداقت[2] را با مفاهیمی همچون «راست گفتن»، «جدی گفتن» و «از ته دل گفتن» معادل می‌داند. به باور او، هنگامی که شنونده ابراز احساسات فردی را بپذیرد، آن فرد در بازنمایی صداقت خویش موفق عمل کرده است. در مقابل، اگر گوینده نتواند مخاطب را دربارهٔ راستی و درستی عواطف بیان‌شده متقاعد کند، برای اثبات صداقت خود به سازوکارهای دیگری متوسل خواهد شد. بیمن (۲۰۰۱) معتقد است که زبان فارسی در چنین موقعیت‌هایی سازوکارهای گفتمانی متنوعی را در اختیار گویشوران قرار می‌دهد تا از طریق آن‌ها بتوانند صداقت خود را اثبات کنند. برخی از این سازوکارها عبارت‌اند از: به‌کارگیری ضمایر و صورت‌های فعلی خودتحقیرکننده (مانند «بنده» و «لطف کردن») در مقابل ضمایر و صورت‌های فعلی ارتقادهندهٔ جایگاه مخاطب (مانند «جناب‌عالی» و «فرمودن»)؛ تغییر لحن و بلندی صدا؛ استفاده از عبارت‌های تأکیدی (مانند «جدی گفتم» و «راست می‌گویم»)؛ قسم خوردن و به‌کارگیری ساختارهای فرازبانی (مانند بوسیدن دست).

همان‌گونه که از تعاریف یادشده برمی‌آید، در فرهنگ فارسی‌زبانان، مفاهیم صداقت و دوستی با یکدیگر پیوند دارند. به بیان دیگر، صداقت در ابراز عواطف، پایه و اساس شکل‌گیری روابط اجتماعی موفق است و در ایجاد روابط دوستانه چنان اهمیتی دارد که برای اثبات آن، راهکارهای زبانی گوناگونی شکل گرفته است. موفقیت در به‌کارگیری این راهکارها مستلزم ارزیابی دقیق احساسات گوینده، بافت موقعیتی و واکنش احتمالی شنونده، بر پایهٔ آگاهی‌های فرهنگی ساختارمند است. پژوهش حاضر با هدف پاسخ‌گویی به این پرسش که صداقت در زبان فارسی چه رابطه‌ای با پذیرش اجتماعی دارد، به بررسی داستان‌های کوتاه جلال آل‌احمد پرداخته است. در این پژوهش، چگونگی مفهوم‌سازی یکی از جنبه‌های صداقت، یعنی روراستی، و پیامدهای فرهنگی و اجتماعی آن بررسی شده است. در کنار آن، بازنمایی مفهوم پنهان‌کاری، به‌مثابهٔ رفتاری مبتنی بر عدم روراستی، نیز مورد توجه قرار گرفته است.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهشگران ایرانی و خارجی، روراستی را به‌عنوان پدیده‌ای فرهنگی و نیز راهبردی برای برقراری ارتباطات اجتماعی مورد توجه قرار داده‌اند. برخی از این پژوهش‌ها عبارت‌اند از:

کوتلاکی (۱۳۹۵) برخی از الگوهای رفتاری و فرهنگی ایرانیان را بررسی کرده و معتقد است رعایت ادب کلامی، فردی و اجتماعی، تعارف و گفت‌وگوهای روزمره، از جمله احوال‌پرسی، دعوت و درخواست، از نظام مشخصی پیروی می‌کنند. وی نتیجه گرفته است که این مناسبات، همگی در زیرمجموعهٔ اصل فراگیر آداب و تعارف قرار می‌گیرند و از سه ریشهٔ احترام، تواضع و صمیمیت ایرانی ناشی می‌شوند. به اعتقاد وی، کارکردهای تواضع و احترام از دو اصل متمایز ادب سرچشمه می‌گیرند؛ به این معنا که گوینده ممکن است هم‌زمان جایگاه خود را پایین بیاورد و برای طرف گفت‌وگو احترام قائل شود. صمیمیت، حسن‌نیت و ابراز احساسات گرم نیز از دیگر راهبردهای محاوره‌ای هستند که از طریق تعارف و پاسخ‌های تعارفی بیان می‌شوند. بر اساس یک قرارداد اجتماعی، هر پیشنهاد یا دعوتی باید دست‌کم یک بار رد

[1] W. Beeman
[2] Sincerity

شود. بااین‌حال، تعارف در تعاملات اجتماعی معمول، صادقانه بیان می‌شود؛ زیرا به محدودیت‌های پاسخ‌دهنده بستگی دارد (کوتلاکی، ۱۳۹۵، به نقل از بیتسون[1] و همکاران، ۱۹۷۷: ۲۷۰).

بردبار و همکاران (۱۳۹۸) از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی، پدیدهٔ روراستی و نمود آن را در تعارف‌های زبان فارسی بررسی کرده‌اند. در این پژوهش، مقایسه‌ای جنسیتی از میزان روراستی تعارف‌ها در زبان فارسی صورت گرفته و طرحواره‌های خرد و کلانِ زیربنای روراست‌ترین و غیرروراست‌ترین تعارف‌ها در میان زنان و مردان شناسایی شده است. بر اساس نتایج، طرحواره‌های زیربنای روراست‌ترین تعارف‌ها در زنان و مردان، به‌ترتیب، همدلی و تحسین و طرحواره‌های زیربنای غیرروراست‌ترین تعارف‌ها نیز به‌ترتیب، مهمان‌نوازی و شکسته‌نفسی هستند.

بیمن (۱۳۸۱: ۵۴) یکی از خصائل ایرانیان را زیرکی یا زرنگی معرفی کرده و معتقد است اگر زرنگی را اصلی ارتباطی بدانیم، می‌توان گفت که این ویژگی تدبیری است که کنشگر ماهر به کار می‌گیرد تا از تعبیر مستقیم کنش‌های خود جلوگیری کند یا آگاهانه دیگران را به‌سوی برداشت‌های نادرست هدایت کند؛ درحالی‌که خود در تفسیر کنش‌های دیگران موفق عمل می‌کند. به باور بیمن (۱۳۸۱)، این نوع زیرکی در سنت شیعی، بازتابی نهادی در سیرهٔ «تقیه» دارد که نوعی پنهان‌کاری به شمار می‌رود.

بیمن (۲۰۰۱) در پژوهشی دیگر، رابطهٔ میان احساسات و صداقت در زبان فارسی را بررسی کرده است. وی معتقد است زبان فارسی، با وجود ساختار دستوری بسیار ساده، از مجموعه‌ای غنی از اصطلاحات برخوردار است که به افراد در بیان احساسات خود کمک می‌کنند. این ابراز احساسات ممکن است بازتابی درست یا نادرست از عواطف واقعی افراد باشد. وی با تأکید بر تقابل «بیرون» و «درون» در تفکر ایرانی، این دوگانگی را پدیده‌ای فراگیر می‌داند که بر بسیاری از جنبه‌های زندگی ملی تأثیر گذاشته است. ازاین‌رو، دو چارچوب تعاملیِ بیرون در برابر درون، نوعی سوگیری مشخص در تعاملات ایرانیان ایجاد می‌کنند. ایرانیان هنگامی که در موقعیت‌هایی قرار می‌گیرند که به سوی بیرون و ظاهر گرایش دارند، به دیگران نشان می‌دهند که در رابطه‌ای نابرابر قرار گرفته‌اند و کمتر عواطف واقعی خود را بروز می‌دهند.

بیمن (۲۰۰۱) صداقت را با «راست‌گویی» معادل دانسته و عدم صداقت را با مفاهیمی همچون «دورو بودن»، «چاپلوسی کردن»، «ماست‌مالی کردن» و «دروغ‌گویی» تعریف کرده است. وی صداقت و عدم صداقت را هر دو با مفاهیم دوگانهٔ ظاهر و باطن درهم‌تنیده می‌داند. بر اساس نتایج پژوهش او، در میان فارسی‌زبانان، همانند گویشوران سایر زبان‌ها، افرادی وجود دارند که در به‌کارگیری راهبردهای گفتمانی مهارت دارند و در مقابل، برخی دیگر در این زمینه چندان توانمند نیستند. به این معنا که بعضی افراد هرگز نمی‌توانند دیگران را به راست‌گویی خود متقاعد کنند؛ درحالی‌که برخی دیگر حتی در مواقعی که صادق نیستند، چنان وانمود می‌کنند که گفتارشان صادقانه به نظر می‌رسد. از دیدگاه بیمن، در جهان گفتمان، احساسات واقعی و درونی در مقایسه با قراردادهای اجرایی و عادتیِ به‌کاررفته برای بیان و تفسیر آن‌ها، اهمیت بسیار کمتری دارند.

اریکسون[2] (۲۰۰۹) صداقت را در قالب دو مفهوم متمایز، یعنی «صداقت به‌مثابهٔ خودانگیختگی»[۳] و «صداقت به‌مثابهٔ ارائهٔ فرد آن‌گونه که خود را می‌پذیرد»، بررسی کرده و مفهوم سومی را نیز به آن‌ها افزوده است: «صداقت به‌مثابهٔ یک فضیلت ارتباطی». این مفهوم بر نیت گوینده در انتقال نگرش‌های خود و ضرورت توجیه آنچه بیان می‌کند، تأکید دارد. وی صداقت را اصطلاحی ستایش‌آمیز می‌داند و معتقد است افراد زمانی آن را واجد ارزش می‌دانند که گزاره‌های بیان‌شده با باورهای شخصیِ گویندهٔ آن‌ها مطابقت داشته باشند. بنابراین، صداقت فضیلتی کلامی است، نه رفتاری؛ به‌گونه‌ای که اگر فردی خود را ناکارآمد معرفی کند، اما در عمل وظایفش را به‌درستی انجام دهد، به‌جای آنکه

[1] M. C. Bateson
[2] J. Eriksson

مورد ستایش قرار گیرد، به‌دلیل عدم صداقت مورد انتقاد واقع می‌شود. از همین رو، افراد می‌کوشند گفتارشان بازتاب‌دهندهٔ وضعیت ذهنی و باورهای درونی آن‌ها باشد.

در مطالعات پیشین، داده‌ها عمدتاً به شیوهٔ میدانی و از طریق مصاحبه‌ها و گفت‌وگوهای شفاهی گردآوری شده‌اند. بااین‌حال، هیچ‌یک از پژوهش‌های یادشده به بررسی هم‌زمان جنبه‌های زبانی، شناختی و اجتماعی متغیر روراستی در متون مکتوب نپرداخته‌اند. ازاین‌رو، پژوهش حاضر از نظر نوع داده‌ها و روش تحلیل متون، واجد نوآوری است.

۳. چارچوب نظری

این پژوهش بر مبنای نظریات تحلیل گفتمان انتقادی[1] ون‌دایک[2] استوار است و به‌طور مشخص، در تحلیل داده‌ها از نظریهٔ الگوهای ذهنی[3] بهره می‌گیرد. افزون بر این، در بررسی داده‌ها، رویکرد زبان‌شناسی فرهنگیِ مطرح‌شده از سوی شریفیان[4] (۲۰۱۷) نیز مدنظر قرار گرفته است.

آقاگل‌زاده (۱۳۹۴: ۲۰۱ـ۲۰۴) رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک را رویکردی اجتماعی‌شناختی معرفی می‌کند که بر سه مفهوم گفتمان، شناخت و اجتماع استوار است. به بیان دیگر، ون‌دایک شناخت را حلقهٔ واسط میان گفتمان، متن و جامعه در نظر می‌گیرد.

ایوانز[5] و گرین[6] (۲۰۰۶: ۲۰–۲۱) رابطهٔ میان زبان و شناخت را از دیدگاه زبان‌شناسان شناختی چنین تبیین می‌کنند: زبان بازتاب‌دهندهٔ الگوهای تفکر و ابزاری برای رمزگشایی و انتقال ایده‌هاست. بنابراین، مطالعهٔ زبان به معنای مطالعهٔ الگوهای مفهوم‌سازی است.

از دیدگاه زبان‌شناسان شناختی، زبان دریچه‌ای به‌سوی کارکردهای شناختی می‌گشاید و بینش‌هایی دربارهٔ ماهیت، ساختار و سازمان‌دهی ایده‌ها و افکار فراهم می‌کند. مهم‌ترین وجه تمایز زبان‌شناسی شناختی با سایر رویکردهای مطالعهٔ زبان، این فرض است که زبان بازتاب‌دهندهٔ برخی ویژگی‌های بنیادین و خصوصیات ساختاری ذهن انسان است (به نقل از ایوانز و گرین، ۲۰۰۶: ۵).

در کانون چارچوب نظری زبان‌شناسی فرهنگی، مفهوم شناخت فرهنگی[7] قرار دارد؛ مفهومی که درکی یکپارچه از شناخت و فرهنگ در ارتباط با زبان فراهم می‌آورد. به باور شریفیان (۲۰۱۷: ۳–۵)، شناخت فرهنگی نوعی کل‌واره[8] است که فراتر از اجزای تشکیل‌دهندهٔ خود قرار می‌گیرد و نمی‌توان آن را به شناخت یکی از اعضای گروه تقلیل داد. از سوی دیگر، شناخت فرهنگی را نباید صرفاً حاصل جمع ذهن‌های تمامی افراد یک گروه دانست؛ بلکه تعاملات ارتباطی مستمر میان اعضای گروه به شکل‌گیری شناخت جمعی و فرهنگی می‌انجامد. زبان، به‌عنوان یکی از ارکان اصلی شناخت فرهنگی، همچون بانک حافظهٔ جمعی[9] برای شناخت فرهنگی یک جامعهٔ زبانی عمل می‌کند. بسیاری از جنبه‌های زبان در یک جامعهٔ زبانی تحت تأثیر مؤلفه‌های شناخت فرهنگی شکل گرفته‌اند؛ مؤلفه‌هایی که در دوره‌های مختلف تاریخ آن جامعه وجود داشته و آثار خود را در کنش‌های زبانی دوره‌های بعد بر جای گذاشته‌اند. ازاین‌رو، می‌توان زبان را سازوکاری بنیادین برای ذخیره‌سازی و انتقال شناخت فرهنگی دانست.

ون‌دایک (۲۰۱۰: ۵–۶) الگوی ذهنی را بازنمایی ذهنی یک واقعه یا موقعیت می‌داند که در بخشی از حافظهٔ بلندمدت افراد جامعه، موسوم به حافظهٔ معنایی، ذخیره شده است. بنابراین، درک گفتمان نه‌تنها مستلزم شکل‌گیری

[1] Critical Discourse Analysis (CDA)
[2] T. Van Dijk
[3] mental model
[4] F. Sharifian
[5] V. Evans
[6] M. Green
[7] cultural cognition
[8] gestalt
[9] collective memory bank

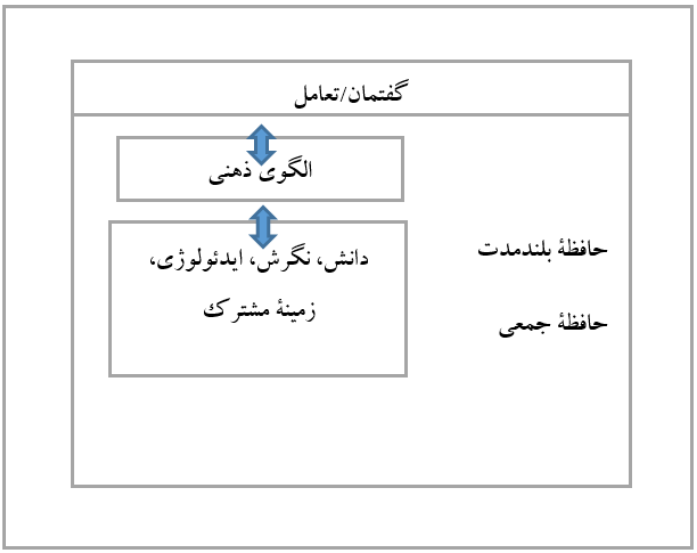
بازنمایی معنایی منسجم است، بلکه به ایجاد الگویی ذهنی دربارهٔ موضوعات، افراد، کنش‌ها، وقایع یا موقعیت‌های مرتبط با آن‌ها نیز نیاز دارد. دانش اجتماعی و فرهنگی افراد نقش ویژه‌ای در شکل‌گیری چنین الگوهایی ایفا می‌کند و این الگوها اساس تولید و درک متن یا گفتار را تشکیل می‌دهند. در مجموع، افراد زمانی قادر به درک یک گفتمان هستند که بتوانند الگوی ذهنی مرتبط با آن را تفسیر یا به‌روزرسانی کنند. به باور ون‌دایک (۲۰۱۰)، با بررسی ساختار گفتمان و الگوهای ذهنی می‌توان ایدئولوژی‌های پنهان در متن را رمزگشایی کرد. یکی از صورت‌بندی‌های ساختاری این نگرش در رویکرد ون‌دایک، «مربع ایدئولوژیک» نام دارد که بر چهار اصل متقابل استوار است: برجسته‌سازی اعمال خوب گروه خودی، برجسته‌سازی اعمال بد گروه غیرخودی، به حاشیه راندن اعمال بد گروه خودی و به حاشیه راندن اعمال خوب گروه غیرخودی.

ون‌دایک (۲۰۰۰: ۶۲–۸۵) راهکاری عملی برای پژوهش دربارهٔ ساختار گفتمان ارائه کرده است که برخی از راهبردهای آن عبارت‌اند از: تمایزگذاری میان گروه خودی و گروه‌های دیگر؛ قطب‌بندی و قرار دادن کنشگران در دو قطب خودی و غیرخودی؛ مقایسهٔ کنشگران درون‌گروه و برون‌گروه با یکدیگر؛ نام‌گذاری کنشگران تحت تأثیر ایدئولوژی گوینده یا نویسنده؛ استفاده از بزرگ‌نمایی به‌عنوان ابزاری معنایی ـ بلاغی برای برجسته‌سازی اعمال خوب گروه خودی و اعمال بد گروه غیرخودی؛ و مظلوم‌نمایی، یعنی برجسته کردن رویدادهای ناگواری که برای گروه خودی رخ داده یا ظلم‌هایی که از سوی گروه غیرخودی بر آن روا داشته شده است.

ون‌دایک (۲۰۱۲: ۵۸۷–۵۸۸) دانش و گفتمان را از مفاهیم بنیادین علوم انسانی و اجتماعی برمی‌شمرد. به اعتقاد وی، دانش همان چیزی است که به‌طور معمول در گفتمان عمومی یک جامعه پذیرفته یا مفروض گرفته می‌شود. دانش ممکن است از طریق گفتمان معتبر کسب شود یا از راه تخیل و تفسیر تجربیات فردی شکل بگیرد و در قالب الگوهای ذهنی، در حافظهٔ تصویری یا حافظهٔ بلندمدت بازنمایی شود. از دیدگاه وی، الگوهای ذهنی نیز بازنمایی‌های ذهنی وقایع یا موقعیت‌هایی هستند که فرد در زمان و مکان مشخص، همراه با مشارکانی با هویت‌ها و نقش‌های اجتماعی متفاوت، در آن‌ها حضور داشته و اهداف خاصی را دنبال کرده است. این الگوهای ذهنی ممکن است احساسات را نیز بازنمایی کنند. افراد از دانش خود برای تفسیر و تجسم تجربیات روزمره و شکل‌دهی به الگوهای ذهنی بهره می‌گیرند. همان‌گونه که در رمان‌ها، فیلم‌ها و آثار تخیلی مشاهده می‌شود، افراد ممکن است الگوهای ذهنی‌ای را تفسیر کنند که با واقعیت مطابقت ندارند.

ون‌دایک (۲۰۱۰: ۱–۲) میان دو مفهوم یادشده، یعنی دانش و گفتمان، رابطه‌ای بنیادین برقرار می‌داند و معتقد است انسان بخش عمدهٔ دانش خود را از طریق گفتمان به دست می‌آورد. از سوی دیگر، انسان‌ها بدون برخورداری از دانش، نه قادر به تولید گفتمان هستند و نه می‌توانند آن را درک کنند. شکل ۱ رابطهٔ میان الگوهای ذهنی، دانش و گفتمان را در دیدگاه ون‌دایک نشان می‌دهد.

ون‌دایک (۲۰۱۰: ۴–۶) پردازش گفتمان را نیز با دانش مرتبط می‌داند و برای دانش در این فرایند نقش مهمی قائل است. آنچه به گفتمان معنا می‌بخشد، شبکه‌ای از مفاهیم و گزاره‌هاست که بر پایهٔ دانش شکل می‌گیرند. یکی از مفاهیم اساسی در پردازش گفتمان، الگوی ذهنی است. بنابراین، درک گفتمان صرفاً به معنای تفسیر یک بازنمایی معنایی منسجم نیست، بلکه مستلزم شکل‌گیری الگویی ذهنی از اشیا، افراد، کنش‌ها، رویدادها و موقعیت‌هایی است که گفتمان به آن‌ها می‌پردازد. دانش عمومی و اجتماعی ـ فرهنگی افراد، به‌ویژه در شکل‌گیری چنین الگوهایی نقش دارد. این الگوها نیز مبنا و اساس تولید و درک متن یا گفت‌وگو را تشکیل می‌دهند. به بیان دیگر، افراد زمانی قادر به درک یک گفتمان هستند که بتوانند الگوی ذهنی مرتبط با آن را شکل دهند یا به‌روزرسانی کنند.



شکل۱: رابطهٔ بین دانش، الگوهای ذهنی و گفتمان (برگرفته از ون‌دایک ۲۰۰۰: ۲۵)

در روان‌شناسی شناختی، مفهوم الگوهای ذهنی به‌طور خاص در نظریهٔ پردازش متن به کار گرفته شده است. این نظریه توضیح می‌دهد که چرا یادآوری یک متن صرفاً بر اساس بازنمایی‌های معنایی صورت نمی‌گیرد، بلکه به تفسیر یا به‌روزرسانی الگوی ذهنیِ رویدادی وابسته است که متن به آن می‌پردازد. همانند بسیاری از بازنمایی‌های ساختار حافظه، الگوهای ذهنی نیز ممکن است به‌صورت شبکه‌هایی ساختاری و سلسله‌مراتبی سازمان یابند که از تعدادی مقولهٔ ثابت تشکیل شده‌اند. بر این اساس، در سطوح بالاتر، گره‌های انتزاعی می‌توانند نشان‌دهندهٔ ساختار کلان یک الگو باشند؛ درحالی‌که اجزای سطوح پایین‌تر، جزئیات واقعی رویدادها، افراد و موقعیت‌ها را بازنمایی می‌کنند. ساختارهای کلان، به‌دلیل ارتباطات کاربردی، اهمیت ساختاری و دسترس‌پذیری بیشتر، معمولاً زودتر از ساختارهای خرد بازیابی می‌شوند.

اگرچه الگوهای ذهنی در فرایند تولید متن نیز نقش دارند و می‌توان آن‌ها را نقطهٔ آغاز شکل‌گیری متن و گفتار دانست، نظریهٔ الگوهای ذهنی کمتر در حوزهٔ تولید متن مورد توجه قرار گرفته است. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از این نظریه، به تحلیل متون داستانی می‌پردازد و الگوهای ذهنی مرتبط با مفاهیم روراستی و عدم روراستی را به‌عنوان مؤلفه‌های گفتمانی در این نوع متون واکاوی می‌کند.

۴. روش پژوهش

این پژوهش به روش توصیفی ـ تحلیلی انجام شده و داده‌های آن به شیوهٔ کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند. بدین منظور، مجموعهٔ آثار جلال آل‌احمد مطالعه و از میان آن‌ها، پنج داستان «لاک صورتی»، «گلدان چینی»، «دید و بازدید»، «افطار بی‌موقع» و «اختلاف حساب» برای بررسی انتخاب شده‌اند. در مرحلهٔ تحلیل، گزاره‌های مرتبط با روراستی و عدم روراستی از میان متن روایت‌ها و گفت‌وگوهای میان شخصیت‌های داستانی استخراج و بررسی شده‌اند.

تحلیل داده‌ها در سه مرحله انجام گرفته است. ابتدا، ساختار کلان هر داستان به‌صورت جداگانه بررسی شده؛ سپس، ساختار خرد آن مورد تحلیل قرار گرفته و در نهایت، تحلیل شناختی داده‌ها انجام شده است. در بررسی ساختار کلان، مؤلفه‌هایی همچون مشارکان، بافت موقعیتی و شگردهای گفتمانی و فراگفتمانی مورد توجه قرار گرفته‌اند. در تحلیل ساختار خرد، راهبردهای زبانی به‌کاررفته از سوی نویسنده در هر موقعیت بررسی شده‌اند و در مرحلهٔ تحلیل شناختی، منظور و مقصود مشارکان از بیان پاره‌گفتارها مورد واکاوی قرار گرفته است.

۵. تحلیل داده‌ها

۵ـ۱. داستان «لاک صورتی»

بافت موقعیت:

در این داستان، دو موقعیت گفتمانی قابل‌توجه وجود دارد. موقعیت نخست، گفت‌وگوی میان زنی به نام هاجر و مردی دست‌فروش و دوره‌گرد در یکی از کوچه‌های شهر تهران است. موقعیت دوم، گفت‌وگوی هاجر با همسرش در خانه است.

موقعیت گفتمانی اول:

در سمت مقابل کوچه، روبه‌روی تل خاکروبه، دری باز شد و هاجر با دو تا کت کهنه و یک بغل کفش‌دم‌پایی پاره بیرون آمد. کاسه‌بشقابی را صدا زد و به مرتب کردن متاع خود پرداخت.

– داداش! ببین اینا به دردت می‌خوره؟... کاسه‌بشقابی نمی‌خوام‌ها! شوورم تازه از بازار خریده...

– کاسه‌بشقابی نمی‌خای؟! خودت بگو، خدا رو خوش می‌آد من تو کوچه‌ها سگ‌دو بزنم و شماها کاسه‌بشقابتونو از بازار بخرین و نون منو آجر کنین؟

– خوب چکنم داداش؟! ما که کف دستمونو بو نکرده بودیم که بدونیم امروز از اینجا رد می‌شی...

هاجر و کاسه‌بشقابی تازه سرِ درددلشان باز شده بود که مردی گونی‌به‌دوش و پابرهنه از راه رسید. هاجر او را دید و گویا شناخت. با خود گفت: «نکنه همون باشه...»

کمی فکر کرد و بعد، بلند، به‌طوری‌که هم آن مرد و هم کاسه‌بشقابی بشنوند، این‌طور شروع کرد: «آره! خودشه. ذلیل‌شده. واخ، خدا جونم مرگت کنه. پریروز دو من خورده‌نون براش جمع کرده بودم؛ دست کرد شندرغاز به من داد! واه، نگاش کن، خاک تو سر گدات کنن!... چه کنم؟ یه زن اسیر که بیشتر نیستم. خدام رفتگان ما رو نیامرزه که این‌طور بی‌دست‌وپا بارمون اووردن. من بی‌عرضه رو بوگو که هیچ‌چیمو با این قباآرخولوقیه ـ این ملاموشی جوهوده رو می‌گم ـ نمی‌دم؛ می‌گم باز هرچی باشه، اینا مسلمونن، خدا رو خوش نمی‌آد نون یه مسلمونو تو جیب یه کافر بریزم. میام ثواب کنم، کباب می‌شم. راس‌راسی اگه آدم همه پاچشم تو عسل کنه، بکنه تو دهن این بی‌همه‌چیزا، آخرش یه گازشم می‌گیرن.»

کاسه‌بشقابی دیگر نتوانست صبر کند و این‌طور در حرف او دوید: «خوب خواهر، این کفش‌کهنه‌هات که به درد من نمی‌خوره. بذار باشه، همون ملاموشی جوهوده بیاد ازت به قیمت خوب بخره.»

هاجر که دستپاچه شده بود، تکانی خورد. سر و شانه‌ای قر داد و درحالی‌که می‌خندید و صدایش را نازک‌تر می‌کرد، گفت: «واه، واه! چقدر گنده‌دماغ! من مقصودم به تو نبود که داداش، به اون ذلیل‌مرده بود که منو از دیروز تا حالا چزونده.»

موقعیت گفتمانی دوم:

صدای پای خسته و سنگین عنایت به گوش رسید. هاجر ... تا دم در اتاق به استقبال شوهرش رفت. سلام کرد و بی‌مقدمه پرسید: «راستی عنایت، چرا تو لاک تو بساطت نمی‌ذاری؟»

– بسم‌الله الرحمن الرحیم! دیگه چی دلت می‌خواد؟ عوض این‌که بیای گرد راهمو بگیری و بپرسی این چند روز تو نیاوران چه خاکی به سرم کردم، باد سر دلت می‌زنی؟

– اوه! باز یه چیزی اومدیم ازش بپرسیم... خوب، نیاورون چه کردی؟

– هیچ‌چی. چمچارهٔ مرگ! سه روز از جیب خوردم.

ساختار کلان:

در این دو موقعیت، چهار شخصیت حضور دارند. در موقعیت نخست که با توصیف مکان و معرفی شخصیت اول آغاز می‌شود، سه شخصیت ایفای نقش می‌کنند. یکی از این شخصیت‌ها (شخصیت سوم) در ابتدا بی‌کلام است و گفت‌وگو میان دو شخصیت دیگر (شخصیت‌های اول و دوم) شکل می‌گیرد. از توصیف‌ها و عبارت‌هایی که هاجر (شخصیت اول) به کار می‌برد، می‌توان دریافت که او به طبقات پایین جامعه تعلق دارد. هاجر به‌عنوان آغازگر گفت‌وگو، اعلام می‌کند که در مقابل کالاهایی که برای فروش آورده است، از شخصیت دوم کاسه و بشقاب نمی‌خواهد و دلیل این تصمیم را نیز صریحاً بیان می‌کند. این صراحت موجب ناراحتی کاسه‌بشقابی می‌شود؛ به‌گونه‌ای که هاجر برای رفع کدورت ناچار به توضیح دادن می‌شود.

با ورود شخصیت سوم به صحنه، هاجر با بیان مطالبی منفی دربارهٔ تجربهٔ پیشین خود از معامله با او، نارضایتی‌اش را ابراز می‌کند. این بار نیز سخنان هاجر موجب رنجش کاسه‌بشقابی می‌شود و او برای رفع کدورت و جلوگیری از ایجاد مانع در انجام معامله، ناچار به دلجویی از مخاطب خود می‌شود.

موقعیت دوم با توصیف ورود شخصیت چهارم آغاز می‌شود و در پی آن، گفت‌وگویی میان هاجر و همسرش شکل می‌گیرد. هاجر هنگام ورود همسرش، بی‌آنکه ابتدا از خستگی او و وضعیت کاری‌اش جویا شود، ناگهان پرسشی مطرح می‌کند که عنایت‌الله آن را درخواستی نابجا تلقی می‌کند. ازاین‌رو، پرسش هاجر موجب رنجش او می‌شود و هاجر مورد عتاب قرار می‌گیرد. هاجر پس از آن می‌کوشد با تغییر مسیر گفت‌وگو، این رنجش را برطرف کند، اما در این کار چندان موفق نیست.

ساختار خرد:

در موقعیت نخست، گفتمان با استفاده از راهبردهایی چون قطب‌بندی، مقایسه، نام‌گذاری و مظلوم‌نمایی شکل گرفته است. هاجر برای آغاز گفت‌وگو، مرد دوره‌گرد را با عنوان «داداش» خطاب می‌کند و از این طریق می‌کوشد نوعی رابطهٔ صمیمانه با او برقرار کند. او در ادامه نیز برای رفع کدورت ایجادشده، از همین شیوهٔ خطاب استفاده می‌کند. این در حالی است که از ابتدا می‌توانست حقیقت را پنهان کند یا در صورت اصرار کاسه‌بشقابی بر خرید کالاهایش، با بیان مطلبی خلاف واقع از ایجاد کدورت جلوگیری کند؛ برای مثال، می‌توانست بگوید: «کاسه‌بشقاب به چه کارم می‌آید؟ نان ندارم که بخورم.»

هنگام ورود شخصیت سوم به صحنه، هاجر بار دیگر از شیوهٔ مرزبندی میان خود و دیگری استفاده می‌کند و زیان احتمالی ناشی از ناموفق ماندن معامله را به‌طور غیرمستقیم به مرد گونی‌به‌دوش و پابرهنه نسبت می‌دهد؛ مردی که در گفتار او در جایگاه فردی بیرون از دایرهٔ خودی قرار می‌گیرد. هاجر همچنین از راهبرد مظلوم‌نمایی، با به‌کارگیری تعبیرهایی مانند «زن اسیر»، «بی‌عرضه» و «بی‌دست‌وپا»، و از راهبرد نام‌گذاری، با استفاده از تعبیر «ملاموشی جوهوده»، بهره می‌گیرد. مقایسهٔ «کافر» و «مسلمان» نیز یکی دیگر از شگردهای زبانی او برای برجسته کردن تمایز میان خود و دیگری است.

مرد دست‌فروش نیز از دو شیوهٔ به‌کاررفته در گفتار هاجر، یعنی خطاب کردن او با عنوان «خواهر» و تکرار تعبیر «ملاموشی جوهوده»، برای ابراز دلخوری خود استفاده می‌کند. هاجر برای رفع کدورت، بار دیگر به انکار منظور قبلی خود و متهم کردن مخاطب به «گنده‌دماغی» روی می‌آورد و در کنار این شگردهای زبانی، از راهکارهای فرازبانی نیز بهره می‌گیرد؛ از جمله تغییر حالت بدن، خندیدن و نازک کردن صدا.

در موقعیت دوم نیز راهبردهای مظلوم‌نمایی و قطب‌بندی قابل‌توجه‌اند. عنایت‌الله که بدون هیچ‌گونه زمینه‌چینی قبلی با پرسش هاجر مواجه شده است، برای نشان دادن رنجش خود از این دو راهبرد بهره می‌گیرد.

تحلیل شناختی:

در گفت‌وگوی نخست، هاجر برای چاپلوسی یا ایجاد صمیمیت، مرد دوره‌گرد را «داداش» خطاب می‌کند؛ اما از همان ابتدا در برقراری ارتباط دچار اشتباه می‌شود و با ناشی‌گری، اطلاعاتی اضافی در اختیار او قرار می‌دهد. مرد دوره‌گرد این سخن را مغایر با خواست و دیدگاه خود تلقی می‌کند و از شنیدن آن ناراحت می‌شود؛ به‌گونه‌ای که ادامهٔ گفت‌وگو و انجام معامله با مانع روبه‌رو می‌شود. هاجر برای برطرف کردن این مشکل، از سازوکار چاپلوسی استفاده می‌کند و می‌کوشد دل مخاطب را به دست آورد.

در ادامه، هاجر برای احتیاط و جلوگیری از بروز کدورت، از بیان مستقیم منظور خود فاصله می‌گیرد و به غیرمستقیم‌گویی روی می‌آورد. به‌عبارت دیگر، گفتمان او در این موقعیت مصداق این اصطلاح است: «به در می‌گوید که دیوار بشنود». بااین‌حال، این شیوهٔ بیان نیز چندان مؤثر واقع نمی‌شود و مرد دوره‌گرد بار دیگر آزرده‌خاطر می‌شود. هاجر برای حفظ شرایط انجام معامله، ناچار به استفاده از شگردهای فرازبانی، ازجمله نازک کردن صدا، روی می‌آورد. این رفتار در عین حال، راهی برای انکار منظور اصلی و ارائه تفسیری متفاوت از سخنان پیشین او فراهم می‌کند.

در گفت‌وگوی دوم، با وجود صمیمیت رابطهٔ میان دو شخصیت و نبود فاصله‌ای محسوس میان آن‌ها، هاجر بار دیگر در برقراری ارتباط کلامی دچار اشتباه می‌شود و بدون مقدمه، خواسته‌ای را مطرح می‌کند. حتی هنگامی که می‌کوشد ناراحتی همسرش را برطرف کند، عملکرد ناشیانهٔ او به افزایش رنجش عنایت‌الله می‌انجامد. در مجموع، هاجر به‌عنوان یکی از طرفین این گفت‌وگوها، مهارت کافی برای مدیریت صحیح ارتباط کلامی ندارد و برای جبران پیامدهای گفتار صریح خود، به دروغ‌گویی، چاپلوسی و خودتحقیری متوسل می‌شود و سرزنش مخاطبان را نیز تحمل می‌کند. از عبارت «باز اومدیم یه چیزی ازش بپرسیم» نیز می‌توان چنین برداشت کرد که ناکامی هاجر در برقراری ارتباط کلامی با همسرش، سابقه‌دار است.

۵ـ۲. داستان «گلدان چینی»

بافت موقعیت:

رویدادهای این داستان در یک اتوبوس رخ می‌دهد:

اتوبوس پر شد و راه افتاد. آخرین نفری که سوار شد، یک گلدان چینی عتیقه و گران‌بها در دست داشت و از روی احتیاط، درحالی‌که سعی می‌کرد تعادل خود را حفظ کند، به طرف عقب ماشین رفت. مردی بود چهل و چند ساله؛ پالتوی آبرومندی داشت و کلاهش نو و تمیز بود. همان دستش که به گلدان چینی بند بود، با یک دستکش چرمی نو پوشیده شده بود... دیگری عاقل‌مردی (بود) ولنگ و واز. نه یخه داشت و نه کراوات... از وقتی مردک نونوار گلدان‌به‌دست پهلویش نشست، تمام هوش و حواس او را جلب کرد و چشمش جز به دنبال آن گلدان نبود... عاقبت، پس از اینکه دو سه بار خود را حاضر کرد و سینه صاف کرد ـ درحالی‌که صاحب گلدان به ناراحتی‌اش پی برده بود ـ گفت: «آقا ببخشید! ممکنه بنده گلدون شما رو ببینم؟»

«البته! بفرمایید. با کمال منت. قابلی نداره جانم!»

و گلدان را دودستی و با کمی احتیاط به مردک ولنگ و واز داد و افزود: «ولی خواهش می‌کنم...»

ولی آن دیگری مهلتش نداد. کلامش را بریده و گفت: «چشم! مطمئن باشید. با کمال احتیاط.»

و شروع کرد به برانداز کردن گلدان. در همهٔ این مدت، چشم صاحب گلدان به دست او بود. گرچه سعی می‌کرد خود را بی‌اعتنا نشان بدهد، اما درحالی‌که سر خود را به طرف جلو دوخته بود و می‌کوشید «وان یکادی» را که روی یک قطعهٔ برنج کنده شده و مقابل شوفر بالای اتوبوس کوبیده شده بود، بخواند، از زیر چشم، گلدان و حرکات دست آن مرد را می‌پایید.

ساختار کلان:

این موقعیت با توصیف مکان، شیء و دو شخصیت آغاز می‌شود. مکان وقوع داستان، اتوبوسی در شهر تهران است. شخصیت نخست، مردی آراسته و مرتب است؛ درحالی‌که شخصیت دوم، مردی نامرتب و بی‌قیدوبند توصیف می‌شود. شخصیت دوم با مطرح کردن درخواست خود برای مشاهدهٔ شیء موردنظر (گلدان گران‌بها)، آغازگر گفت‌وگو است. شخصیت نخست به درخواست او پاسخ مثبت می‌دهد و حتی می‌کوشد خود را بی‌اعتنا نشان دهد؛ بااین‌حال، بی‌اعتمادی و نگرانی او دربارهٔ مراقبت شخصیت دوم از شیء گران‌بها، در عبارت‌های متن آشکار است.

ساختار خرد:

راهبرد قطب‌بندی در شکل‌گیری این گفتمان نقش برجسته‌ای دارد. شخصیت‌ها در دو قطب مثبت و منفی قرار گرفته‌اند. شخصیتی که در قطب مثبت جای می‌گیرد، شیئی گران‌بها را با خود به داخل اتوبوس آورده است؛ شیئی که توجه شخصیت دوم را به خود جلب می‌کند. شخصیت نخست به‌دلیل قرار گرفتن در موقعیتی که تعارف و رودربایستی امکان ابراز احساس واقعی را از او سلب می‌کند، برخلاف میل باطنی خود، گلدان را به شخصیت دوم می‌سپارد. با وجود اینکه به‌دلیل بی‌اعتمادی، در درون از این کار رضایت ندارد و چشم از گلدان قیمتی برنمی‌دارد، برای حفظ ظاهر از پس گرفتن آن خودداری می‌کند.

تحلیل شناختی:

یکی از پیامدهای عدم روراستی در این موقعیت، تجربهٔ احساس نگرانی است. شخصیت نخست به‌دلیل خودداری از ابراز احساس واقعی خود، حاضر می‌شود گلدان گران‌بهایش را در اختیار فردی قرار دهد که از ظاهر او چنین برداشت می‌کند که احتمالاً احتیاط لازم را در نگهداری از آن به خرج نخواهد داد. از منظر شناختی، کنش شخصیت نخست را می‌توان چنین تفسیر کرد: او برای حفظ پرستیژ خود در رابطهٔ اجتماعی شکل‌گرفته، احساس واقعی‌اش را پنهان می‌کند؛ زیرا احتمال می‌دهد که رد کردن درخواست طرف مقابل، واکنش منفی دیگر سرنشینان اتوبوس را در پی داشته باشد و موجب شود او را به خسیس بودن متهم کنند.

۵ـ۳. داستان «دید و بازدید عید»

بافت موقعیت:

داستان از زبان اول‌شخص روایت می‌شود و رویدادهای آن در یکی از روزهای سال نو، در خانهٔ استاد راوی اتفاق می‌افتد:

«سلام. حضرت آقای استاد تشریف دارند؟ بفرمایید فلانی است.»

استاد ... با صدای کشیده می‌گفت: «آقای ... بفرمایید تو... کلبهٔ درویشی که صاحب و دربون نداره.»

«به‌به! سلام آقای من! گل آوردی؛ لطف کردی؛ بیا جانم! بیا بنشین پهلوی من و از آن بهاریه‌های عالی که همراه داری برای ما بخوان، بخوان تا روحمان تازه شود. ما که فقط به عشق شما جوان‌ها زنده‌ایم...»

«اختیار دارید حضرت آقای استاد، بنده در مقابل شما؟! اختیار دارید.»

«نه، نمی‌شه. به جان خودم نمی‌شه. حتماً باید بخونی وگرنه روحم کسل می‌شه.»

«حضرت استاد اطلاع دارند که بنده شعر نمی‌سازم. آن هم در حضور شما؟»

«به! مگه ممکن است؟ من می‌دونم که هیچ‌وقت بی‌شعر پیش من نمی‌آیی. زود باش جانم.»

ولی مجلس بیش از این به ما اجازهٔ تعارف و تیکه‌پاره کردن نمی‌داد.

ساختار کلان:

موقعیت داستانی به این صورت شکل گرفته است که در یکی از روزهای سال نو، شاگرد یکی از استادان دانشگاه برای دیدوبازدید به منزل استاد خود می‌رود. استاد با شناختی که از شاگردش دارد، مطمئن است که او شعر تازهٔ خود را به همراه آورده است؛ ازاین‌رو، از وی درخواست می‌کند که شعرش را برای او بخواند. شاگرد در ابتدا از این کار طفره می‌رود؛ اما هنگامی که استاد با اصرار بیان می‌کند که رد کردن درخواست او موجب ناراحتی و کسالت روحی‌اش خواهد شد، شاگرد کوتاه می‌آید و به تعارف کردن پایان می‌دهد.

ساختار خرد:

ساختار گفتمان داستان بر اساس قطب‌بندی میان دو گروه (استاد و شاگرد) و راهبرد اغراق شکل گرفته است. به‌عبارت دیگر، راهبرد قطب‌بندی به نویسنده امکان داده است موقعیتی مبتنی بر نابرابری جایگاه اجتماعی دو شخصیت را بازنمایی کند. استاد که جایگاه اجتماعی بالاتر او از سوی حاضران پذیرفته شده است، برای کاهش فاصلهٔ میان خود و شاگرد، به شگردهای زبانی شکسته‌نفسی و تعارف‌های اغراق‌آمیز متوسل می‌شود؛ شگردهایی که در گفتار شاگرد نیز نمود دارند.

تحلیل شناختی:

گفت‌وگوهای این متن سراسر آمیخته به تعارف‌اند و در آن‌ها نشانه‌هایی از پنهان‌سازی احساس یا منظور واقعی طرفین دیده می‌شود. از همان ابتدا، با راهبرد کوچک شمردن خود و بزرگداشت طرف مقابل مواجه هستیم. استاد خانهٔ خود را «کلبهٔ درویشی» می‌نامد و زنده بودن خود را به عشق جوانان نسبت می‌دهد. شاگرد نیز خود را «بنده» خطاب می‌کند و برای احترام گذاشتن به استاد، با وجود برخورداری از توانایی شعرگویی، آن را از حاضران پنهان می‌کند. در واقع، تعارف راهبردی کلامی است که برای حفظ و تقویت روابط اجتماعی به کار گرفته می‌شود. از منظر شناختی، فارسی‌زبانان ممکن است رفتارهای کلامی متفاوت با این الگوهای تعارفی را نشانه‌ای از تکبر و خودستایی تلقی کنند و فرد متکبر را از جمع طرد کنند.

۵ـ۴. داستان «افطار بی‌موقع»

بافت موقعیت:

داستان در یکی از غروب‌های ماه رمضان، هنگام افطار، در خانهٔ مردی به نام آمیزرضا اتفاق می‌افتد:

اول افطار نه هندوانه‌ای خورد و نه تمایلی به آب یخ نشان داد. زنش که بیش از این‌ها زرنگ بود، از قضایا بویی برده بود. او هم که زیاد حوصله نداشت، همه را تعریف کرد. پسرش سخت خندید؛ ولی با یک تشر مادر ساکت شد و به گوشه‌ای خزید. موضوع چندان قابل بحث نبود؛ ولی زن او که معلوم نبود از دعوایی که در مسجد بر سر جانماز با کسی کرده بود، دق‌دلی داشت یا از گرسنگی آن روز خیلی عذاب کشیده بود، ول‌کن معامله نبود. پاشنهٔ دهانش را کشیده بود و مثل ریگ فحش می‌داد: «به! مرتیکهٔ الاغ، مگه من آدم نیستم که با یک بچهٔ شیرخواره دندون رو جگر می‌ذارم و شکم کارت‌خورده‌ام رو نیگه می‌دارم؟ خجالت نکشیدی چهار تومن خرج کردی، رفتی کرج یه پیاله چایی بخوری و روزه‌تو بشکنی؟ اونم بعدازظهر؟ چرا دیگه سر خدا منت می‌ذاری؟ تو که مردش نیستی روزه بگیری، مگه کسی مجبورت کرده؟ می‌خواستی این چهار تومن را بدی یک چارک انگور بگیری بچه‌هات سر افطار زهرمار کنن!»

آمیزرضا که اصلاً نمی‌خواست سر و صدا راه بیفتد و می‌ترسید مبادا همسایه‌ها لب بام بیایند و از ماجرا خبردار شوند، با صدایی گرفته و آرام می‌خواست او را ساکت کند: «ضعیفه! بسه. مردم پشت‌بونا می‌شنون.»

ساختار کلان:

در این داستان سه شخصیت ایفای نقش می‌کنند: آمیزرضا (شخصیت اول)، همسرش (شخصیت دوم) و پسرش (شخصیت سوم). گفت‌وگوی اصلی میان آمیزرضا و همسرش شکل می‌گیرد و پسر نیز با کنشی غیرکلامی (خندیدن)، به رفتار آمیزرضا واکنش نشان می‌دهد. تأثیر تقابل بیرون و درون در این داستان مشهود است؛ به‌طوری‌که در پس‌زمینه، گروهی از افراد حضور دارند که اگرچه در گفت‌وگو مشارکت کلامی ندارند، به‌عنوان شنوندگان احتمالی، بر جریان تعامل تأثیر می‌گذارند. داستان با توصیف چگونگی افطار کردن شخصیت اول آغاز می‌شود. از شواهد پیداست که او برخلاف روزه‌داران دیگر، تشنه نیست و تمایلی به خوردن آب ندارد. همین موضوع سوءظن همسرش را برانگیخته است. شخصیت اول نیز صادقانه اعتراف می‌کند که برای شکستن روزهٔ خود به خارج از شهر رفته است. این اعتراف صادقانه، او را در موقعیتی نامطلوب قرار می‌دهد و زمینهٔ تمسخر، بی‌احترامی، سرزنش و به خطر افتادن آبرویش را فراهم می‌کند.

ساختار خرد:

گفتمان این داستان بر اساس راهبردهای قطب‌بندی، مقایسه، اغراق و مظلوم‌نمایی شکل گرفته است. همسر آمیزرضا با قرار دادن خود و همسرش در دو قطب متقابل (روزه‌دار و روزه‌خوار)، از راهبردهای مقایسه و مظلوم‌نمایی بهره می‌گیرد. همچنین، برای برجسته کردن کنش شخصیت مقابل (قطب غیرخودی)، از اغراق استفاده می‌کند و موضوعی را که چندان جای بحث ندارد، به مجادله‌ای کلامی تبدیل می‌کند.

تحلیل شناختی:

در این موقعیت، شخصیت اول به دلیل صداقت در گفتار و راست‌گویی با مشکل مواجه می‌شود؛ درحالی‌که اگر حقیقت را پنهان می‌کرد یا دروغ می‌گفت (برای مثال، وانمود می‌کرد که در کوچه بر اثر تشنگی و گرسنگی از حال رفته و ناچار شده است روزهٔ خود را، آن هم در ساعات بعدازظهر، بشکند)، نه‌تنها مورد سرزنش قرار نمی‌گرفت، بلکه ممکن بود با دلسوزی و مهربانی دیگران نیز مواجه شود. از منظر شناختی، می‌توان چنین برداشت کرد که در برخی روابط اجتماعی ایرانیان، پنهان‌کاری و روراست نبودن ممکن است به‌عنوان راهبردی برای جلب محبت و پرهیز از سرزنش به کار گرفته شود. حتی حفظ آبرو نیز تا حدودی با پنهان‌کاری ارتباط دارد؛ چنان‌که شخصیت داستان برای حفظ آبروی خود، از همسرش می‌خواهد سر و صدا راه نیندازد تا همسایه‌ها از آنچه اتفاق افتاده است، مطلع نشوند.

۵ـ۵. داستان «اختلاف حساب»

بافت موقعیت:

گفت‌وگوها هنگام استراحت کارکنان در سالن ناهارخوری بانک اتفاق می‌افتند. در این داستان دو موقعیت گفتمانی قابل‌توجه وجود دارد. موقعیت نخست، گفت‌وگویی است که پس از ابراز حسرت یکی از کارمندان قدیمی نسبت به دوران جوانی، میان او و دو نفر از همکارانش شکل می‌گیرد. موقعیت دوم، واکنش افراد حاضر بر سر میز ناهارخوری به اظهارنظر یکی دیگر از کارمندان بانک دربارهٔ همان موضوع است.

موقعیت گفتمانی ۱:

قهقههٔ یک دسته از کارمندان جوان از ته تالار بلند شد و در فضا پیچید. پیرمردها با آه حسرت به آن سمت نگاهی کردند... و بعد، رفیق هم‌اتاق احمدعلی‌خان که سینه‌اش درد می‌کرد، لای دستمالش سرفه‌ای کرد و گفت: «می‌بینید؟ راستی جوونی هم دورهٔ عزیزی‌یه...»

خوش‌حساب که جوان‌تر از همهٔ رفقایش بود، بالای لقمه‌اش چند جرعه آب نوشید و گفت: «مثل این که خودشان یه پیرمرد هشتادساله‌اند.»
احمدعلی‌خان به کمک رفیق هم‌اتاقش رفت: «چه فرق می‌کنه؟ چه پنجاه سال، چه هشتاد سال. وقتی آدم بُنیه‌اش تمام شد، تمام شده دیگه. البته ایشون که نه؛ من خودمو عرض می‌کنم.»
موقعیت گفتمانی ۲:
ذوالقعده که تا آن موقع غذایش را می‌خورد، ... دهانش را با دستمال پاک کرد و گفت: «بله، خیلی خوشحالند. تو این مملکت خوشحالی از سر نفهمیه. آدم هرچه احمق‌تر باشه، خوشحال‌تره.»
این قضاوت خشک و تند ذوالقعده همه را ناراحت کرد. ذوالقعده برای اینکه جملهٔ خود را اصلاح کرده باشد، افزود: «من نظر بدی که ندارم. اغلبشونم رفقای خود منند. ولی بذارید کار بانک دو سال دیگه رمقشونو بکشه، آن وقت نشونتون می‌دم چه می‌شن. آن وقت حتی زورشان خواهد آمد که گریه کنند. آن وقت از من هم عبوس‌تر می‌شن.»
احمدعلی‌خان با خود اندیشید: «راست می‌گه. دو سال دیگه از روزنامه‌فروش اتاق ما هم مفنگی‌تر خواهند شد.»

ساختار کلان:

در این داستان، با وجود حضور شخصیت‌های متعدد در پس‌زمینه، چهار شخصیت کنش کلامی دارند. کنش غیرکلامی گروهی از افراد حاضر در پس‌زمینه (قهقهه زدن)، آغازگر گفت‌وگوی میان شخصیت‌های داستان است. کنشگران به دلیل همکار بودن، از جایگاه اجتماعی نسبتاً برابری برخوردارند؛ اما از نظر سنی به دو گروه پیر و جوان تقسیم می‌شوند. در بازنمایی داستان، جوانان افرادی سالم و شاداب و پیرمردان افرادی بیمار، کم‌حوصله و ناراحت توصیف شده‌اند. اگرچه گفت‌وگو میان کنشگران هم‌سطح شکل گرفته است، اظهارنظر یکی از مشارکان (آقای ذوالقعده) موجب ناراحتی و رنجش دیگران می‌شود.

ساختار خرد:

ساختار گفتمان داستان بر اساس راهبردهای قطب‌بندی و مقایسه شکل گرفته است. به این ترتیب که تمایز میان دو گروه جوانان و پیرمردان و مقایسهٔ وضعیت و رفتار آن‌ها، موضوع اصلی گفت‌وگوست. آغازگر گفت‌وگو پیرمردی است که با حسرت از دوران جوانی به‌عنوان دوره‌ای ارزشمند یاد می‌کند. این اظهارنظر به طرح دیدگاه‌های متفاوتی از سوی سایر شخصیت‌ها منجر می‌شود.

تحلیل شناختی:

شخصیت آغازگر گفت‌وگو (رفیق هم‌اتاق احمدعلی‌خان) با حسرت از دوران جوانی یاد می‌کند. یکی دیگر از شخصیت‌های داستان (آقای خوش‌حساب) با بیان جمله‌ای کنایه‌آمیز، به‌طور غیرمستقیم می‌کوشد دیدگاه او را به چالش بکشد. احمدعلی‌خان از رفیق هم‌اتاقش حمایت می‌کند و با تأیید سخنان او، دیدگاه مشابهی ابراز می‌دارد؛ اما با استفاده از شیوهٔ شکسته‌نفسی، بی‌بنیگی را به خود نسبت می‌دهد؛ زیرا احتمال می‌دهد بیان مستقیم و صریح عقیده‌اش موجب رنجش دوستانش شود.

آقای ذوالقعده در بیان دیدگاه خود صراحت به خرج می‌دهد؛ اما اظهارنظر او موجب ناراحتی جمع می‌شود و در نهایت، ناچار می‌شود سخنانش را تعدیل کند. وی برای رفع کدورت ایجادشده، صراحتاً اعلام می‌کند که نظر بدی دربارهٔ جوانان ندارد و آن‌ها را از دوستان خود می‌داند. حتی برای کاستن از شدت تقابل، به پیش‌بینی وضعیتی مشابه برای خود نیز اشاره می‌کند. از منظر شناختی، نمونه‌های یادشده نشان می‌دهند که در برخی تعاملات فارسی‌زبانان، قراردادهایی

ارتباطی وجود دارد که بر اساس آن‌ها بیان مستقیم و صریح عقیده، به‌ویژه هنگامی که با انتظارات جمعی مغایرت داشته باشد، ممکن است به اختلال در روابط اجتماعی منجر شود. این موضوع با دیدگاه بیمن (۲۰۰۱) نیز ارتباط دارد؛ وی معتقد است در جهان گفتمان، احساسات درونی واقعی در مقایسه با قراردادهای اجرایی و عادتی که برای بیان و تفسیر آن‌ها به کار می‌روند، اهمیت کمتری دارند.

۶. بحث و نتیجه‌گیری

از مطالعهٔ پنج داستان کوتاه، هفت موقعیت گفتمانی قابل‌توجه شناسایی شد. مشارکان این گفت‌وگوها به طبقات اجتماعی مختلف تعلق داشته‌اند؛ از استاد دانشگاه و کارمند گرفته تا فروشندهٔ دوره‌گرد و زنی ساده‌لوح و بی‌سواد. در موقعیت نخست، که هر دو مشارک به طبقات پایین جامعه تعلق دارند، روراستی زن (هاجر) به رنجش طرف دیگر گفت‌وگو (فروشندهٔ دوره‌گرد) منجر شده است. حتی غیرمستقیم‌گویی او که با هدف رعایت احتیاط در گفت‌وگو به کار گرفته شده، همین پیامد را به دنبال داشته است. در موقعیت دوم نیز عملکرد کلامی و روراستی همین شخصیت در مطرح کردن درخواست خود از همسرش موفقیت‌آمیز نبوده است.

در موقعیت سوم، روابط بینافردی از ابتدا با تعارف آغاز شده و تا پایان، بر مبنای بی‌اعتمادی ناشی از عدم صداقت پیش رفته است. موقعیت چهارم نیز، که مشارکان گفت‌وگو افراد تحصیل‌کرده و متعلق به سطوح بالای اجتماعی هستند، از چنین الگویی پیروی می‌کند؛ با این تفاوت که روابط بینافردی در آن بر پایهٔ آشنایی، دوستی و اعتماد شکل گرفته است. در موقعیت پنجم، پنهان‌کاری با هدف حفظ آبرو نکتهٔ قابل‌توجهی است. در موقعیت ششم، برای دلداری دادن و کاستن از اندوه یکی از شخصیت‌های داستان، حقیقت وارونه جلوه داده شده است. در نهایت، موقعیت هفتم بر اساس واکنش منفی جمع به بیان حقیقتی شکل گرفته است که دست‌کم یکی از افراد حاضر در ذهن خود به درستی آن اذعان داشته است.

از تحلیل داده‌ها می‌توان چنین نتیجه گرفت که پنهان کردن حقیقت به رفتاری کلامی و الگویی ذهنی برای برقراری و حفظ روابط بینافردی در میان فارسی‌زبانان تبدیل شده است. صمیمیت، احترام، تواضع و حفظ آبرو تا حد زیادی با پنهان‌کاری ارتباط دارند؛ به‌گونه‌ای که روراستی و صداقت در موارد متعددی نوعی بی‌احتیاطی در گفتار تلقی می‌شوند و به رنجش طرف مقابل و گاه بروز دعوا و مشاجرهٔ لفظی می‌انجامند. بنابراین، در فرهنگ فارسی‌زبانان، با توجه به بافت موقعیت و جایگاه اجتماعی گویشوران، می‌توان درجاتی از عدم روراستی را به‌عنوان الگویی ذهنی در تعاملات کلامی پیش‌بینی کرد.

در پاسخ به پرسش پژوهش، می‌توان چنین تفسیر کرد که در میان فارسی‌زبانان، صداقت و روراستی در برخی موقعیت‌های ارتباطی با حفظ احترام و مناسبات دوستانه رابطهٔ معکوس پیدا می‌کنند؛ تا آنجا که درجاتی از عدم روراستی از سوی گویشوران زبان فارسی برای حفظ روابط محترمانه و دوستانه پذیرفته می‌شود. با توجه به اینکه داده‌های این پژوهش به داستان‌های یکی از نویسندگان فارسی‌زبان محدود است، نتایج آن قابلیت تعمیم به کل جامعهٔ فارسی‌زبان را ندارد. ازاین‌رو، پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آینده، موقعیت‌های گفتمانی در متونی با سبک‌ها و گونه‌های ادبی متفاوت نیز بررسی شوند.

ملاحظات اخلاقی

پیروی از اصول اخلاق پژوهش

نویسندگان اصول اخلاقی را در انجام و انتشار این پژوهش علمی رعایت کرده‌اند.

تعارض منافع

بر مبنای اظهار نظر نگارندگان این مقاله تعارض منافع ندارد.

منابع

آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۹۴). *زبان‌شناسی کاربردی و مسایل میان‌رشته‌ای زبان*، تهران: انتشارات علمی.

بردبار، مریم، ارسلان گلفام، سحر بهرامی خورشید و حیات عامری (۱۳۹۸). «جنسیت و روراستی تعارف‌ها در زبان فارسی: رویکردی شناختی». *پژوهش‌های زبانی*، ۱۰ (۱)، ۲۱-۳۷.

بیمن، ویلیام (۱۳۸۱). *زبان، منزلت و قدرت در ایران*، ترجمهٔ رضا ذوقدار مقدم، تهران: نشر نی.

جعفری، عبدالرضا (۱۳۷۹). *جلال جاودانه* (گردآوری مجموعهٔ رمان‌ها و داستان‌های جلال آل احمد). تهران: تنویر.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳). *لغتنامه*. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران (با همکاری انتشارات روزنه).

عمید، حسن (۱۳۶۵). *فرهنگ فارسی* (چاپ دوم)، تهران: انتشارات امیرکبیر.

کوتلاکی، سوفیا (۱۳۹۶). «نگاهی به پاره‌ای از الگوهای رفتاری و فرهنگی ایرانیان (تعارف و نظام ادب در فرهنگ ایرانی)». *مطالعات ایران‌شناسی*، ۳(۴)، ۶۵-۸۸.

معین، محمد (۱۳۷۹). *فرهنگ فارسی* (چاپ پانزدهم). تهران: انتشارات امیرکبیر.

Aghagolzadeh, F. (2015). *Applied Linguistics and Interdisciplinary Issues in Language*. Tehran: Elmi Publishing. [In Persian]

Amid, H. (1986). *Persian Dictionary* (2nd ed.). Tehran: Amirkabir Publications. [In Persian]

Bateson, M. C., Clinton, J. W., Kassarjian, J. B. M., Safavi, H., and Soraya, M. (1977). "Ṣafā-yibāṭin: A study of the interrelations of a set of Iranian ideal character types". In L. C. Brown & N. Itzkowitz (Eds.), *Psychological dimensions of Near Eastern studies*, 257–274. The Darwin Press.

Beeman, W.O. (2001). "Emotion and sincerity in Persian discourse: accomplishing the representation of inner states", *Int'l. J. Soc. Lang*. *148*, 31-57. DOI: 0165–2516/01/0148–0031.

−−−−−−−−−−−−. (2002). *Language, Status, and Power in Iran.* Translated by R. Zoqdar Moghadam. Tehran: Ney Publishing.

Bordbar, M., A. Golfam, S. Bahrami Khorshid and H. Ameri (2019). "Sincerity of Ta'arofs Across Genders in Persian Language: A Cognitive Approach". *Journal of Language Research*. *10* (1), 21-37. [In Persian]

Dehkhoda, A.A. (1994). *Dictionary*. Tehran: University of Tehran Press, in collaboration with Rowzaneh Publications. [In Persian]

Evans, V and M. Green (2006). *Cognitive Linguistics*, Edinburgh University Press.

Eriksson, J. (2011). "Straight talk: conceptions of sincerity in speech", *Philos Stud*, *153*, 213–234. DOI: 10.1007/s11098-009-9487-2

Jafari, A. (2000). *Jalal-e Javidaneh [Eternal Jalal] (A Collection of Jalal Al-e Ahmad's Novels and Short Stories).* Tehran: Tanvir. [In Persian]

Koutlaki, S. (2017). "A Look at some Behavioral and Cultural Patterns of Iranians: Complements and Politeness System in Iranian Culture". *Iranian Studies*, *3*(4), 65–88. [In Persian]

Moein, Mohammad (2000). *Persian Dictionary* (15th ed.). Tehran: Amirkabir Publications. [In Persian]

Sharifian, F. (2017). *Cultural Linguistics*, John Benjamins Publishing Company, Amsterdam, Philadelphia.

Van Dijk, T. (2000). *Ideology and discourse: A Multidisciplinary Introduction*, www.discourses.org/UnpublishedArticles/Ideology.

−−−−−−−−−−−−−−−−−−. (2010). "Discourse, Knowledge, Power and Politics Toward Critical Epistemic Discourse Analysis", in *Critical Discourse Studies in Context and Cognition*, Amsterdam: John Benjamins, 1-41.

−−−−−−−−−−−−−−−−−−. (2012). "Discourse and Knowledge", in *The Handbook of Discourse Analysis*, Routledge, 587-604.